

## نهضت های ملی ایرانیان

-۳-

در شماره پیش دنباله سخن بدینجا کشیده بود که با شروع حکومت جائر اموی عدم رضایت در ایران بحد اعلائی شدت رسید و سرانجام مایه قیام ایرانیان بر آنان و ایجاد حکومت عباسی و ظهور ابو مسلم خراسانی یکی از بزرگترین شخصیت های تاریخی ایران گردید. بنا بر این شایسته بود که هدف اصلی مادر این شماره تحقیق در باب ابو مسلم خراسانی باشد اما پیش از ورود در این مبحث بهتر آنست که وضع روحی ایرانیان و کیفیت رفتار عرب را با ایشان در آن ایام اندکی مورد مطالعه قرار دهیم تا بحث در باب قیام ابو مسلم برای ما آسانتر شود. پس از شکست نهانند ایرانیان بر سه دسته شدند گروهی از ایشان که بیشتر از روحانیان و اهل بیوتات بودند از ایران دل برکنده و آننگ هندوستان کردند تا در آنجا آزادانه بحفظ آئین خود پردازند. گروهی دیگر از آنان در ایران ماندند و با قبول جزیه، و خراج دین آبا و اجداد و رسوم و آئین و فرهنگ ایشان را محفوظ داشتند. در نزد این گروه روایات و احادیث کهن و کتب دینی و تاریخی که بزبان و خط اوستایی و بهاوی باقی مانده بود محفوظ گشت و افتخارات گذشته هیچگاه از یاد آنان نرفت. مؤبدان و دانشمندان این گروه در ادامه و حفظ تمدن ایران قدیم تا دیر گاهی کوشیدند. بسیاری از علمای مذهبی زرتشتیان در این ایام و حتی قرنهای دوم و سوم بتألیف و تدوین کتب دینی و تالخیص و تفسیر اوستا و امثال این اعمال مشغول بودند و عده ای از مهمترین رسالات و کتب موجود بهاوی از این روز کاران باقی مانده است. سومین دسته از ایرانیان این ایام کسانی بودند که بدین اسلام درآمدند و بزور شمشیر و احياناً بسائقه ایمنان و عقیده و یا برای رفع هوائج اجتماعی و سیاسی آنرا پذیرفتند، یا کسانی بودند

که اعراب فاتح آنرا بجزیره العرب و بلاد عربی بین النهرین بردند و در آن دیار بپندگی گماشتند. در میان این گروه کسانی از خاندانهای بزرگ و از اشراف و شاهزادگان ایران بودند. این دسته پس از آشنائی بزبان و تمدن عرب در شئون مختلف مدنی و حکومتی مسلمانان نفوذ کردند و بکارهای بزرگ دست زدند. اسیران و بردگانی که اعراب از ایران و ممالک مفتوحه دیگر با خود بردند

میان افراد و قبایل مختلف تقسیم و هر دسته از آنان بقبیله ای منسوب و بموالی (مولی) معروف شدند و موالی در اینجا بمعنی بندگان خصوصاً بندگان آزاد شده است که در حمایت شخص یا قبیله ای درآمدند باشند و اندکی بعد بر تمام افراد ملل غیر عرب اطلاق گشت.

فتوح پیامی و چیرگیها و فرمانروائی بر ملل مختلف، اعراب را اندک اندک غره و خودبین ساخت تا بجائی که همه ملل مغلوب را بیچشم بندگی نگریدند و آنرا مولی، و محکوم بفرمانبرداری و سرافکنندگی شمردند. این کبریا و غرور عجیب در عهد بنی امیه چنان قوت یافت که بعضی از متعصبین عرب هیچکس را از افراد ملل غیر عرب لایق فرمانروائی نمی دانستند گفتی چنین می پنداشتند که خداوند عرب را از میان خلایق برگزیده است تا بر جهان فرمانروائی کند و دیگران را از آن روی پدید آورده که بنده و فرمانبردار و منکوب و مقهور می باشند و بکاری جز بندگی و فرمانبرداری دست نزنند و حکومت و نظایر این امور را با اعراب باز گذارند. معامله عرب دوره اموی با این طبقات معامله خواجه با بنده بود. آنان خود را صاحب حق و احسان نسبت بموالی می شمردند زیرا معتقد بودند که ایشانرا از کفر و گمراهی رهانیده اند. موالی از داشتن القاب محروم بودند. اعراب با آنان در یک ردیف راه نمی رفتند، در مجلس ایشان مولی میبایست بر پای ایستد، در جنگها جز و پیادگان باشد و از غنایم جنگ بهره ای برنگیرد. . . . ابو الفرج اصفهانی صاحب کتاب معروف الاغانی، آورده است که تا هنگام ظهور بنی العباس عادت عرب بر آن بود که اگر یکی از آنان از بازار بخانه بر میگشت هر متاعی که در دست داشت بر دوش هر مولی که میدید می نهاد تا بی مزد بخانه او برد و اگر یکی از اعراب پیاده و یکی از موالی سواره از راهی میگذشت بر مولی بود که از اسب فرود آید و اعرابی را بر نشاند و خود در رکاب او پیاده رود و نیز هر فرد از قوم عرب

میتوانست هر دختری را از موالی بمیل خود و بدون اطلاع و اجازه پدر و مادر او مجبور باز دواج با خویش سازد. هر که کاری نیک میکرد اگر مولی بود پاداش نداشت و هر که بد میکرد اگر عرب بود مجازاتی نمی دید. هر کار که عرب میکرد حق و هر چه از مولی سر میزد باطل مینمود. بنی امیه و عمال ستمگر ایشان ملل غیر عرب را وسیله جاب منافع و بمنزله رزق حلالی برای خویش می پنداشتند و بهمین سبب سعی میکردند بیشتر برون خدا استفاده و از آنان ببرند. ظلم و آزار این گروه نسبت به موالی خاصه در ایران بدرجه ای رسید که تاب تحمل را از مردم سلب کرد و بهمین سبب ایرانیان کوچکترین قیامی را که در هر یک از نقاط کشورشان صورت میگرفت مقدمه ای برای نجات خویش تصور میکردند و باقیام کننده هم آواز میشدند و از اینجاست که علت پیشرفت بسیار سریع نهضت ابو مسلم بر ما آشکار میشود.

این فشارها و تحقیرها و آزارها با تعلیمات دین حنیف اسلام مغایر بود زیرا اساس اجتماعی اسلام بر مساوات و برادری تمام افراد بشر نهاده شده است. مفاخرت بانسب در آئین اسلام وجود ندارد و فخر و مباهات و شرف تنها نتیجه تقوی و پرهیز کاریست. اما حکومت اموی که اساس آن بر شهوت و دروغ و نامردمی نهاده شده بود باین اصول مقدس توجهی نمیکرد و از تحقیر موالی خاصه ایرانیان دقیقه ای فرو نمیگذاشت. این تحقیرها و شکنجهها که تمام صفحات تواریخ اسلامی مربوط باین دوره مملو از آنهاست جز ایجاد نفاق میان مسلمین چیزی نبود زیرا مسلمانان غیر عرب اغلب از ملل بزرگ عالم بودند که پیش از اسلام بر قسمتی از جهان حکومت میکردند و سابقه ای ممتد در علم و ادب و جهانگیری و جهاننداری داشتند و از میان آنان چنانکه میدانیم رومیان و ایرانیان از دیگران برتر بودند.

این حال بر ایرانیان دشوارتر میآمد زیرا این قوم صاحب حس ملی بود چنانکه توجه وی بموضوع ملیت و علاقه بایران از قدیمترین آثار ادبی و مذهبی او یعنی از اوستا گرفته تا آخرین اثر معروف عهد ساسانی (خدا ینامه)

همه جا بنحوی کامل لایح و آشکار است. روایات ملی ایرانیان نیز بصورتی بود که ایشان را بگذشته خود مفرور و از حال ناراضی میساخت و از این گذشته هنوز یاد عظمت و بزرگواری عهد ساسانی از خاطر ایشان فرفته بود و باین کیفیات تحقیرهای عرب بر آنان سخت گران میآمد و همین امر مایه نهضت شدید ایشان در برابر افکار عرب شد و بتدریج بتحقیر عرب و پست شمردن ایشان از طرفی و بیان مفاخر و مآثر اجداد خود از طرفی دیگر کشید و نخستین کسی از ایرانیان که بدین کار قیام کرد اسمعیل بن یسار بود. وی یکی از ایرانیانی است که مانند بسیاری دیگر از هموطنان خویش در زبان و ادب عرب تسلط داشت و شاعر بزرگ دوره هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ هجری) بود. این مرد شجاع در بحبوحه قدرت بنی امیه و طرفداران سیادت عرب شروع به بیان مفاخر اجداد بزرگوار خود کرد و علناً آنانرا بر عرب قریح نهاد. در یکی از قصائد که بر هشام بن عبدالملک خواند ایباتی دالبر مفاخر نژادی او بود که ترجمه بعضی از آنها را اینجامی آورم:

من از نژادی بزرگم و بزرگواری من قابل مقایسه نیست

مرا ز باقیست که چون زبان تیغ زهر آگین است

و با آن از عظمت ملتی بزرگوار دفاع میکنم

و پادشاهان جهانگیر تاجداری را حمایت مینمایم

پادشاهانی آزاده و بزرگ و سفید رو،

و مرزبانانی نجیب و چالاک و جوانمرد و مهمان نواز؛

کمست که مانند خسرو (اتوشیروان) و شاهپور جنگاور

و هرمزان، در مفاخرت و عظمت، باشد؛

ایشان شیران سپاه در روز ستیز و حمله بودند

و ایشانند که شاهان ترک و روم را خوار کرده اند؛

اینک اگر بیرسی بتو آگهی داده میشود که ما را

گوهر و نژادی است که بر همه نژادها برتری یافت؛

خلیفه سبک مغز اموی از شنیدن این ابیات بخشم آمد و بر اسمعیل بانگ زد و گفت :

بامن مفاخره میکنی و نژد من از نژاد کافر خویش سخن میگوئی؟! آنکاه فرمان داد تا او را بآب افکنند تا خفه شود ولی اندکی بعد او را بخشید و فرمان داد از آب بیرون آرند و به حجاز تبعید کنند.....

اسمعیل به حجاز تبعید گشت اما صدائی که نخستین بار از حلقوم مردانه او بیرون آمد بود هوپچگاه خاموش نشد.

این سخنان نخستین اعلان جنگ نژاد ایرانی با نژاد عرب بود و از این پس کشمکش ها و جنگها و مناقشه ها بین این دو ملت آغاز گشت و چندان کشید تا کاخ عظمت عرب در هم ریخت.

ایرانیان در این نبرد مقدس از راههای مختلف وارد شدند و بطرق گوناگون برای وصول بمقاصد عالیله ملی کوشیدند. این نبرد های ملی که از آغاز قرن دوم هجری تا اواخر قرن چهارم یعنی نزدیک سیصد سال ادامه داشت تقریباً پسه طریق ذیل صورت گرفت :

۱- قیام سیاسی و نظامی که رسماً بوسیله ابو مسلم خراسانی آغاز شد و تا دوره حکومت آل زیار و آل بویه در قرن چهارم امتداد یافت

۲- قیام دینی و مذهبی که آنرا باید نوعی از مقاومت منفی بر ضد حکومت اسلامی عرب دانست و این قیام در عهد بنی عباس بعد اعلای شدت رسید و خلفای عباسی را بی نهایت مضطرب ساخت.

۳- قیام اجتماعی و ادبی که بوسیله دسته ای معروف به شعوبیه، آغاز گشت و تا پایان قرن چهارم ادامه داشت و آخرین نماینده بزرگ این دسته استاد بزرگ ابوالقاسم فردوسی بود.

بحث در باب هر یک از این ابواب از شماره آینده پیعد صورت خواهد گرفت